

جنگ عراق و نظم جهانی

* تنها راه پیشگیری از یک تهاجم نظامی و حفظ استقلال و یک پارچگی ایران ، استقرار دموکراسی در کشور ماست
* جنگ عراق و حضور روزافزون آمریکا در منطقه همه هشدار به جمهوری اسلامی است که تا دیر نشده با رعایت حقوق بشر و آزادی مخالفان سیاسی خود راه گذار به دموکراسی را بگشاید و هم هشدار به مخالفان آزادیخواه این نظام است تا در داخل و خارج از کشور بر کوشش خود در راه استقرار نظامی مردم سالار بیافزایند

بیژن حکمت

دوشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۸۲

حدود ده روز پیش از جنگ در مصاحبه‌ی کوتاهی با نشریه آرش که در سایت عصرنو نیز منتشر شد ، دیدگاه خود را درباره‌ی نتایج و مشروعیت جنگ چنین بیان کردم:

"نتیجه‌ی سیاسی جنگ تا حدود زیادی به عکس العمل مردم عراق بستگی دارد. جنگ گرچه دموکراسی را به ارمغان نخواهد آورد، ولی به استبداد صدام و محاصره‌ی اقتصادی عراق پایان خواهد داد. وضع عراق نیز مانند افغانستان مدت‌ها نا پایدار خواهد ماند. اگر کردها، شیعیان و بقیه‌ی مردم عراق بتوانند به تفاهمی برای اداره‌ی صلح آمیز کشور برسند، وضع مسلما بهتر خواهد شد و جمهوری اسلامی نیز زیر فشار بیشتری قرار خواهد گرفت. ولی همه‌ی این‌ها دلیلی بر تأیید جنگ نیست. از نظر حقوق بین الملل ، این جنگ جنگی مجاز و عادلانه نخواهد بود. اگر دست آمریکا را در این زمینه باز بگذارند، پس فردا نوبت کشورهای دیگرست و نظم بین المللی هر نوع قاعده و قانونی را از دست خواهد داد."

اینک در فردای سقوط رژیم صدام و خلاء و هرج و مرجی که در بغداد و بصره حکمفرماست به سختی می‌توان عواقب بعدی جنگ و چگونگی بازسازی عراق را پیش بینی کرد. هنوز زمان آن فرا نرسیده است تا از دیدگاه نتایج این جنگ در باره‌ی آن به داوری بنشینیم. در میان مردم عراق و بسیاری از طرفداران دموکراسی در جهان امروز احساسی دوگانه پدید آمده است. از سویی خشنودی از فروپاشی استبداد صدام حسین و از سوی دیگر تأسف و تأثر از اشغال نظامی یک کشور مستقل به وسیله‌ی نیروی نظامی آمریکا و نتایج بلاواسطه‌ای که حذف رژیم بدون شرکت مردم به دست بیگانه به بار آورده است. ولی اگر در آینده در میان مدت ، به هر حال پایان این جنگ به نتایج نسبتا مطلوبی نیز بی انجامد، آیا می‌توان باز پس از واقعه این جنگ را موجه شمرد؟ آیا می‌توان بر سیاست دخالت نظامی یک جانبه و اتحادهای متناوب که امروز به راهبرد مسلط در میان زمامداران آمریکا تبدیل شده است، صحنه گذاشت؟

در سده‌ی گذشته و به ویژه بعد از دو جنگ بزرگ جهانی ، چیزی به نام حقوق بین الملل بین کشورها شکل گرفته که در منشور سازمان ملل متحد و کنوانسیون‌های متعدد بازتاب یافته است. این قواعد نه کامل است و نه واقعا دموکراتیک ، ولی پایه و اساسی است که قابل تکامل و اصلاح است. گرچه دولت‌های بزرگ از حق ویژه‌ای در شورای امنیت برخوردارند، ولی نتایج و ارزیابی‌های متفاوت هر کدام از مسائل مختلف جهانی که به حفظ امنیت و صلح باز می‌گردد، امکانی برای مانور سیاسی کشورهای کوچک تر و حفظ استقلال و امنیت آنان به وجود می‌آورد. منافع ملی ما ایرانیان حکم می‌کند که در روابط بین دولت‌ها نظم و نسقی برقرار باشد و مقتدرترین کشورها نتوانند مقدرات کشورهای ضعیف تر را تعیین کنند. منشور سازمان ملل متحد مانند اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر هر دو از دستاوردهای بزرگ بشریت برای همزیستی در آزادی و صلح‌اند و نمی‌توان یکی را بنام دیگری را زیر پا گذاشت.

پس از فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد، بتدریج در آمریکا سیاستی شکل می‌گیرد که با یک جانبه نگری unilateralism معروف شده است و معنای واقعی آن هم چیزی جز زیر پا گذاشتن منشور سازمان ملل متحد نیست. آغاز این سیاست به دوران کلینتون باز می‌گردد.

در سپتامبر ۱۹۹۳ آنتونی لیک LAKE مشاور کلینتون در امور امنیتی اعلام می‌کند که آمریکا به خود حق می‌دهد در برابر دولت‌های استبدادی و یاغی دست به اقدامات یک جانبه بزند. بیل کلینتون نیز خود در همین ماه در برابر سازمان ملل بر این اصل تأکید می‌ورزد و در تفسیر اصل ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که حق دفاع یک جانبه را در شرایط معینی برای کشورهای عضو محفوظ می‌دارد می‌گوید: "ما در برابر دولت‌های یاغی جایی که ممکن است چند جانبه و اگر لازم بود یک جانبه عمل خواهیم کرد." Perry وزیر دفاع در سال ۱۹۹۶ اعلام می‌کند که ایالات متحده تنها کشوری است که منافع واقعا جهانی دارد و رهبر طبیعی جامعه‌ی بین المللی است. " و می‌افزاید: "مسائلی که خارج از مرزهای آمریکا پیش می‌آید، می‌تواند به مسئله‌ی داخلی ما تبدیل شود و توسل به قهر می‌تواند دقیقا از تبدیل این مسائل به مسائل داخلی ما جلوگیری کند." [1][i]

واقعیتی که از این دوره در گفتار اغلب دولت مردان آمریکا منعکس می‌گردد این است که با از بین رفتن خطر کمونیسم بعنوان یک خطر مشخص جهانی که در دولت‌های معینی تبلور یافته بود، اهمیت اتحادهای مستمر در "جهان آزاد" برای مقابله با این خطر هم به تدریج کمتر شود. اینک تشخیص منافع ملی جای تشخیص منافع مشترک جهان آزاد را می‌گیرد و تشخیص دشمن و نوع اتحادی که برای مقابله با آن لازم است در چارچوب منافع ملی آمریکا تعریف می‌شود.

ویلیام کوهن وزیر دفاع دیگر کلینتون مطلب را روشن تر بیان می‌کند و بر این نظر است که هربار منافع حیاتی آمریکا از سوی دولت‌های یاغی به خطر افتاد، آمریکا می‌تواند بدون توافق سازمان ملل و شورای امنیت به مداخله‌ی نظامی

دست بزند و منافع سیاسی آمریکا چنین تعریف می‌کند: "آزادی دسترسی به بازارهای کلیدی، منابع استراتژیک و انرژی و یا هر چه از سوی مقامات داخلی بعنوان منافع ملی توصیف شود." [2][ii]

ژاک دریدا به درستی می‌نویسد: "بنا براین کافی است که آمریکایی‌ها درون کشور خودشان و بدون تفاهم با سایر کشورها به این نتیجه برسند که منافع ملی آنها خدشه دار شده تا دولتی را که سیاست‌هایش به این منافع لطمه زده است متزلزل ساخته، از بین ببرند."

Litwak رئیس موسسه تحقیقاتی آمریکایی Woodrow Wilson به اِجاز این دیدگاه را چنین جمع بندی می‌کند: "دولت یاغی دولتی است که آمریکا می‌گوید یاغی است." [3][iii]

رالف Peters یکی از فرماندهان نظامی آمریکا در مقاله‌ای زیر عنوان "تعارض مداوم" (۱۹۷۷) با تعریف نقش نیروهای مسلح آمریکا، جایی برای ابهام باقی نمی‌گذارد. می‌نویسد: "نقش دو فاکتورهای مسلح آمریکا اینست که جهان را به مثابه مکان مطمئنی برای اقتصاد ما و فضایی برای پوییش فرهنگی ما حفظ کنند. و می‌افزاید: در این راه کشتارهای فراوانی در پیش خواهد بود." [4][iv]

امروز با واقعه ۱۱ سپتامبر و تشکیل دولت بوش این سیاست به اوج خود رسیده است و شما هر روز دیدگاه‌های همکاران او را در روزنامه‌ها می‌خوانید و از تلویزیون می‌شنوید و ضرورتی به تکرار آن نیست. اشاره به سابقه تاریخی این سیاست بیشتر به خاطر این بود تا توجه کنیم که سیاست امروزی دولت آمریکا دارای پایه‌های فکری مشترکی در بین زمامداران این کشور است و نمی‌توان آن را تنها ناشی از تفکر و دیدگاه‌های اکیپ بوش نسبت به مسائل جهانی دانست.

مسئله چنین سیاستی همیشه با نظر سایر دولت‌های بزرگ خوانا نیست و روند جهانی شدن هنوز به جایی نرسیده است که تداخل سرمایه‌ها، منافع ملی کشورها را کاملاً تحت شعاع خود قرار دهد. این امر در زمینه‌ی توازن نیروها در سطح بین‌المللی امکان مبارزه برای حفظ سازمان ملل و گسترش دموکراتیک حقوق بین‌الملل را فراهم می‌آورد. در این هزاره‌ی جدید دنیا با این پرسش مواجه است که آیا باید مقدرات خود را به دست یک دولت بزرگ بسپارد و یا دموکراسی را به سطح بین‌المللی نیز تعمیم دهد و با گسترش آن، همزیستی مسالمت‌آمیز کشورها را تضمین کند. اگر آمریکا به همین ترتیب و تنها با تشخیص منافع ملی خود کار جنگ را بدست گیرد، چه تضمینی هست که در آینده نزدیک یا دور ما با جنگ‌های بین‌المللی جدیدی مواجه نگردیم. مگر چین از عراق کمتر استبدادی است و یا اروپا و ژاپن نمی‌توانند منافع ملی آمریکا را به تشخیص خود آنها مورد تهدید قرار دهند؟

باری امروز این سیاست کشور ما را نیز نشانه رفته است و خطر جنگ ایران را نیز تهدید می‌کند. برای مقابله با این خطر باید دانست که اقدام یک جانبه و توسل به زور از طرف دولت آمریکا در گرو پشتیبانی مردم آمریکا از چنین اقدامی است. مسلماً می‌توان از طریق رسانه‌های امروزی بر افکار عمومی تاثیر دلخواه را گذاشت، اما تا زمینه این تاثیرگذاری وجود نداشته باشد، نقش تبلیغات تعیین کننده نیست.

از این رو اقدام یک جانبه یا جنگ پیشگیرانه علیه یک کشور دموکراتیک به مراتب سخت تر از بسیج افکار عمومی برای جنگ علیه دیکتاتوری‌هاست. چون خطر حمله‌ی آمریکا به ایران جدی است به نظر ما تنها راه پیشگیری از یک تهاجم نظامی و حفظ استقلال و یک پارچگی ایران، استقرار دموکراسی در کشور ماست. جنگ عراق و حضور روزافزون آمریکا در منطقه همه هشدار می‌دهد که تا دیر نشده با رعایت حقوق بشر و آزادی مخالفان سیاسی خود راه گذار به دموکراسی را بکشاید و هم هشدار می‌دهد که مخالفان آزادی خواه این نظام است تا در داخل و خارج از کشور بر هم و کوشش خود در راه استقرار نظامی مردم سالار بیفزایند. اگر ما جنگ آمریکا علیه عراق را به ویژه از دیدگاه عدم مشروعیت آن با توجه به منشور سازمان ملل و حقوق بین‌المللی و نه از دیدگاه نتایج منفی یا احتمالاً مثبت آن برای عراق بدیده گرفتیم، در مورد ایران باید به صراحت گفت که تجاوز احتمالی آمریکا به ایران هم از نظر نتایج و هم از نظر حقوق بین‌المللی هر دو محکوم است.

نظام‌های برآمده از انقلاب را با تهاجم نظامی نمی‌توان دمکراتیزه کرد. هر چقدر حکومت جمهوری اسلامی مشروعیت خود را در میان مردم از دست داده باشد باز و هنوز دارای پایگاهی داخلی است و مردم ما به استقلال کشور خود پایبندند. تهاجم نظامی آمریکا روند مبارزه‌ای را که برای استقرار دموکراسی در ایران جریان دارد از هم خواهد گسست و بر خلاف افغانستان و عراق با مقاومت و وسیع مردم مواجه خواهد شد، جنگ به طول خواهد انجامید و خرابی و آشوب را در کشور گسترش خواهد داد و می‌تواند حتی به تجزیه و از دست رفتن یک پارچگی ایران بیانجامد.

ملت ما با آمریکا سر جنگ ندارد و بر خلاف خامنه‌ای آمریکا را دشمن نمی‌شمرد. اکثریت مردم ما خواهان برقراری روابط عادی و دوستانه با دولت ایالات متحده بر اساس احترام متقابل به حاکمیت ملی هستند. اما روابط عادی و دوستانه هیچ‌گاه به معنای آن نیست که ما بر همه‌ی سیاست‌های آمریکا صحنه بگذاریم و یک جانبه گری آمریکا را در سطح جهانی تأیید کنیم. رهبران جمهوری اسلامی باید بدانند که آمریکا ستیزی آنها بر خلاف ۲۵ سال پیش، مشروعیتی در ایران به آنها نخواهد بخشید، ولی در افکار عمومی آمریکا، زمینه تأیید اقدام یک جانبه‌ی آمریکا علیه ایران فراهم می‌آورد.

[این نوشته خلاصه‌ای از گفتار نگارنده در انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیک در پاریس بتاريخ ۱۱ آوریل است]

[1][i] In Alain Joxe, *l'Empire du Chaos*, Paris 2002, p. 134

[i][2] In Jacques Derrida, *Les Voyous*, Paris, 2003, p. 147

[ii][3] Derrida, *ibid.* p.148

[iv][4] Joxe, *ibid.* p. 136